

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۷ دسمبر ۲۰۱۶

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۲۱۶

ترکیب بندها

۲

در مرثیه غفارخان

دل در جهان منه، که جهان پایدار نیست
کس جرعه ای نخورد ز جام حیات دهر
از پادشاه تا به گدا، کیست در جهان؟؟؟
بر شاهد زمانه نشاید نهاد، دل
میدان کم فضای فرح را کرانه نیست
چون روز روشن است، که هرروز چون شب است
در کشور وجود وجودی، که دایم است
آئینه دلی به جهان نیست، کز جهان
غمهای روزگار و ستمهای چرخ را
یک برگ عیش در چمن روزگار نیست
کش زین شراب تا صف محشر خمار نیست
کز ناوک جفای فلک، دلفگار نیست
کاتر وفا درست و به عهد استوار نیست
دریای بی کناره غم را، کنار نیست
بی برگ ریز، باغ جهان را بهار نیست
الا وجود حضرت پروردگار نیست
بر روی او ز گرد حوادث، غبار نیست
اندازه و قیاس و حساب و شمار نیست

دیدی، که چرخ باز چه سان بار غم نهاد

بنیاد مهـر کـند، و اساس ستم نهاد

ناگه خدنگ، حادثه بر سرزمین فگند
ماهی به اوج دانش و ادراک، برکشید
سر وی ز بوستان و فـا، بر زمین فگند
اول به مهر کرد سوارش بر اسپ بخت
وانگاه، سرنگون ز سپهر برین فگند
ابر فنا، ز چهره خورشید، نور برد
دیو اجل ز دست سلیمان، نگین فگند
ناهید ازین مصیبت هایل^۳ در آسمان
بگستت تار بربط و چین بر جبین فگند
افاق بهر تعزیتش، برقع سیاه
بر چهره بتان^۴ شهور و سنین فگند
از روی کینه، در ره شیر^۵ عرین فگند
دست قضا به جانب در^۶ ثمین فگند
با خیل خرّمی و خوشی، طرح کین فگند
دردا، که از مصیبت غفارخان، سپهر

برباد شد، چو برگ گل تازه، در بهار

او رفت از جهان، غم او ماند یادگار

افسوس از جوانی، و بالا و منظرش
افسوس از مکالمه روحپرورش
دردا، که شد ز گردش گردون دون، نهان
در مغرب زوال، چو خورشید پیکرش
هنگام آن، که کوکب قدرش کند طلوع
گردید از محاق اجل، تیره اخترش
با خاک تیره گشت هماغوش، سایه وار
ماهی، که آفتاب فلک بود چاکرش
گردون حلم^۷ بود، فرو ریخت انجمش
شهباز ملک بود، بیفتاد شهرش
کو آن، که ابر سوختی، از برق خنجرش
کو آن، که ابر سوختی، از برق خنجرش
کو آن، که ابر سوختی، از برق خنجرش
کو آن، که ابر سوختی، از برق خنجرش
با سینه های چاک دویند بر سرش
فریاد ازان دمی، که ز هرسو برادران
از نقد روح دید تهی، درج پیکرش
صد آه از آن زمان، که محمد حسین خان

^۱ این مصراع در اصل دیوان چنین آمده است:

ناگه خدنگ حادثه از {سوی} زمین فگند

که مصحح آن را در هیئت بالا درآورد، تا هم مصراع مفهومی را برساند و هم قافیه شایگان نگردد!!!^۲

مصراع دوم بیت فوق در اصل الف «چون تکیه ناگهش از پشت زین فگند» آمده. درج دفتر است.^۳

ب. هایل^۳

شهور و سنین؛ یعنی "ماهها و سالها" - "شهور" جمع عربی کلمه "شهر" است، که به عربی "ماه" را گویند و "سنین" جمع سالم "سن" است، که در عربی "سال" را گویند.^۴

"شیر عرین" یعنی "شیر نیستان" - "عرین در عربی "نیزار" را گویند. در اصل دیوان حاضر "غرین" آمده بود، که لغتی بی معناست و مصحح آن را به "عرین" تصحیح کرد!!!^۵

در دیوان حاضر "یادگار ماند" آمده بود، که به "مانند یادگار" تصحیح شد!!!^۶

الف. علم^۷

"شهب" (بر وزن "احمر و اصفر و اخضر")، کلمه عربی و در معنای "ابلق" یا "اسپ ابلق" و درینجا مطلقاً در معنای "اسپ"^۸

زد جامه چاک و دیده خونین پر آب کرد

با ناله سوی نعش برادر، خطاب کرد

کای! نازنین برادر شیرین زبان من
ای تازه سرو خرم باغ برادری
رفتگی و در مفارقتت، سوخت جان من
رفتگی و رفت خرمی، از بوستان من
از خیمه زین نشیمن فانی، برون زدی
از خیمه سپهر، برون شد فغان من
تا شد گسسته، رشته پیوند عمر تو
از هم گسیخت، رابطه استخوان من
تا دود مرگ خانه عمرت سیاه کرد
دود سیه برآمده از دودمان من
بودی تو دیدگان مرا، نور دلفروز
دردا، که شد ز نور تهی دیدگان من
مهر از جهان ببرم و دل برکنم ز جان
آرم چو یاد روی تو، ای مهربان من
تا زورق حیات تو سیل اجل شکست
طوفان اشک کرد تبه، خان و مان من
رفتگی به عالمی، که کس را مجال نیست
کارد به جانب تو پیام از زبان من

ای نور دیدگان برادر، ترا چه شد

ای سرو بوستان برادر، ترا چه شد

ای من چو رعد ناله کنان در عزای تو
خواهم چو ابر، چشم شود جمله پیکرم
رفتگی چو برق و سیر ندیدم، لقای تو
تا همچو ابر، گریه کنم از برای تو
ای نازنین برادر بی مونس و رفیق
پیش برادران تو خالی ست جای تو
رفتگی و هیچ یاد نیامد ترا، ز من
آخر چه شد، محبت و مهر و وفای تو
پیوند التماسات بُریدی و در دلم
ماند آرزوی روی خوش و دلکشای تو
جستی ز من جدائی و تا روز حشر، ماند
چشم به راه و گوش بر آواز پای تو
ای گوهر خوشاب دریغا، که چون حباب
کو سینه ای، که چاک کنم در مصیبتت؟
خالی شد از لقای تو، بُستانسرای تو
ای اختر منور افتاده در هُبوط^۹
کو دیده ای، که سر مه کنم خاک پای تو
در اول ظهور، چه بود این جفای تو

دهر از زبان نعش به صد نوحه این مقال

این گفت و می‌گریست، به صد گونه انفعال

کی خاک درگهت، شرف تاج^{۱۰} افسرم
از خدمت تو من، به رضا سر نتافتم
رفتم ز خدمت تو و شد خاک بر سرم
می خواستم، که از تو نگردم، دمی جدا
کین قصه سرنوشت ازل بود، در سرم
گرددون امان نداد، جدا کرد اخترم

^۹ "هبوط": (به وزن "غروب") کلمه عربی و در "معنای پائین آمدن" و "غروب" - مقابل "ظهور"
^{۱۰} الف. جیب

ناخوانده صفحه ای ز کتاب حیات دهر
بی آنکه بر کسی ستمی کرده ام به دهر
با آنکه از سریر کیان^{۱۱}، عار داشتم
ای مهربان برادر من، دل غمین مدار
ای مرهم دل من غمناک، الوداع
ای شمع بزم دولت اقبال الفراغ
دست اجل به بساد فنا داد، دفترم
شاخ امل برید، سپهر ستمگرم
افتاده خوار و زار درین صحن^{۱۲} اغبرم
کین بود از قضای الهی، مقدرم
کز ملک دهر، عازم اقلیم دیگرم
کاکنون فتاده دیده دیدن، به محشرم

بر بند ازین حکایت جانسوز لب "شهاب"

کز گریه گشت خانه صبر و سکون خراب

گر گل برفت، سرو چمن پایدار باد
در عقده فنا مه اگر گشت، منخسف
بنیاد عمر دولت خان سپهر قدر
تا چرخ هست، کشتی اقبال و حشمتش
در عرصه زمانه چو خورشید بر سپهر
نعل سمند او، ز ره عزت و شرف
تا در جهان سخن ز یسار و یمین رود
هر که^{۱۴} کند به خصمی او پایداری ای
اندر غم فراق برادر همیشه وقت
ور لاله شد به بساد، بقای بهار باد
خورشید نوربخش فلک، برقرار باد
همچون بنای قصر سپهر استوار باد
از موج حادثات جهان^{۱۳} برکنار باد
بر اسپ بخت، راکب عمرش سوار باد
در گوش اختران فلک، گوشوار باد
اقبال بر یمین و ظفر بر یسار باد
غلتان سرش ز حادثه، در پای دار باد
شادیش غمخور و فرحش، غمگسار باد

غفارخان اگر ز جهان رفت نوجوان

بادا بقای عمر محمد حسین خان

^{۱۱} "کیان" جمع "کی" است، که مراد از شاهان کیانی یا کوانی بلخ است. پس "سریر کیان"؛ یعنی "تخت شاهان کیانی".
^{۱۲} "اغبر": (بر وزن "اختر") کلمه عربی و در معنای "خاکی" و "پرغبار" و "تاریک". مصراع متضمن این کلمه در دیوان حاضر بدین شکل آمده است:

افتاده خوار درین صحن اغبرم

که صریحاً دچار کمبود هجاء می باشد و مصحح آن در هیئت بالا تکمیل کرد!!!

^{۱۳} این مصراع در دیوان حاضر این طور آمده است:

"از موج حادثات جهان برقرار باد"

کلمه "برقرار" مگر قافیه را شایگان می سازد و درخور شعر شهاب نیست، ازینرو "برقرار" با "برکنار" تعویض گردید، تا هم مطلوب به دست آید و هم کلمات در مصراع ارتباط منطقی پیدا کنند. (مصحح)

^{۱۴} الف. هرکس